



درس نهج البلاغه شناسی استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۲/ اردیبهشت/ ۱۳۹۸

موضوع کلی: نهج البلاغه شناسی

موضوع جزئی: ادله منکرین استناد نهج البلاغه به علی(ع) - دلیل هفتم و هشتم و نهم و بررسی آن ها مصادف با: ۶ رمضان ۱۴۴۰

جلسه: ۸

سال اول

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

تاکنون شش دلیل از ادله منکرین استناد نهج البلاغه به امیرالمؤمنین(ع) مورد بررسی قرار گرفت و بطلان هر شش دلیل معلوم شد.

دلیل هفتم

بعضا در نهج البلاغه مطالب کلامی و فلسفی مطرح شده در حالیکه قطعاً در آن دوران رد پایی از این مسائل و موضوعات دیده نمی‌شود. این مسائل نوعاً بعد از ترجمه آثار دانشمندان یونانی و ایرانی به دنیای اسلام و عرب راه پیدا کرده و در کتاب‌های ایشان وارد شده است. آن دوران اصلاً این بحث‌ها و مسائل مطرح نبوده. پس اینکه می‌بینیم در برخی از خطبه‌ها این امور مطرح شده حاکی از این است که این خطبه‌ها یا مطالب از حضرت علی نیست. مثلاً در همین خطبه اول نهج البلاغه در مورد خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «... کَائِنْ لَّا عَنْ حَدَثٍ مَوْجُودٌ لَّا عَنْ عَدَمٍ مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَّا بِمُقَارَنَةٍ وَغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَّا بِمُزَايَلَةٍ فَاعِلٌ لَّا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَالْآلَةِ بَصِيرٌ إِذْ لَّا مَنظُورٌ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ...»^۱

در مورد خداوند گفته شده: «... او ازلی است و چیزی مقدم بر او نیست، نیستی بر هستی‌اش مقدم نبوده با هر چیز است ولی بدون پیوستگی با آن و غیر از هر چیزی است اما بدون دوری از آن، پدید آورنده موجودات است بدون آنکه حرکتی کند و نیازمند ابزار و وسیله باشد...»

این دو جمله از خطبه پر است از برخی اصطلاحات و مطالبی که اساساً در آن دوران مطرح نبوده است.

بررسی دلیل هفتم

این دلیل هم مانند ادله شش گانه گذشته باطل است. زیرا:

اولاً: همانطور که قبلاً گفته شد امیرالمؤمنین از اوان طفولیت در خانه پیامبر(ص) تربیت شده و همواره ملازم او بود. بدون تردید وفق فکر پیامبر(ص) و علم او با مردم زمان خودش قابل مقایسه نبود. اگر این مسائل در آن دوران هم مطرح نبوده است، اما به هر حال حضرت علی(ع) به خاطر معیت با پیامبر، همان‌طور که خود ایشان فرموده علوم بسیاری از شخص پیامبر(ص) فرا گرفته بودند، به علاوه خود ایشان اهل تعمق و تفکر و تأمل بودند و ابواب بسیار زیادی از علم را پیامبر(ص) برای حضرت علی بیان کرده بودند. این مسائل نیز در واقع عمیق‌ترین مسائل فکری است که به نوعی هم‌زاد با بشر است و همواره بشر پرسش‌هایی درباره خدا و هستی

^۱ شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۷۱.

و این عالم و رابطه موجودات با خدا داشته است لذا این مطلب چیزی نبوده که از دید کسی مثل حضرت علی(ع) پنهان بماند، لذا در خود حضرت علی(ع) به درستی این ظرفیت و آمادگی بود که به عمیق‌ترین مسائل فکری مربوط به هستی پردازد و گاهی این مطالب را به ناچار در محافل برای مردم بیان می‌کرد.

ثانیاً: باید فرق گذاشت بین مسائل اصلی مربوط به هستی‌شناسی و اعتقادات که در دایره این دو علم مورد بررسی قرار می‌گیرد و بین اصطلاحاتی که در علم کلام و فلسفه به وجود آمده است، زیرا اصطلاحات جدیدند اما مسائل بنیادین علم کلام و فلسفه از قدیم تا به امروز مطرح بوده است. درست است که در علم کلام جدید، متکلمین مسائل جدیدی به مسائل گذشته اضافه کردند اما این معنایش این نیست که آن پرسش‌های محوری و اساسی در گذشته مطرح نبوده است.

لذا آنچه حضرت علی(ع) در برخی خطبه‌ها فرموده است در واقع ناظر به اصطلاحات این دو علم نیست که بعداً پیدا بلکه به معنای لغوی این امور عنایت داشتند. مثل وجود، عدم و ازلی بودن، معیت، مقارنه، عدم تقدم نیستی بر هستی بنابراین بیان این مسائل با لسان مصطلح نبود، هر چند بعداً این اصطلاحات وارد این علوم شد.

ثالثاً: بسیاری از مسائلی که در فلسفه اسلامی و کلام اسلامی پدید آمد در واقع متخذ از خود حضرت علی(ع) و ائمه معصومین(ع) بود، یعنی مبدع برخی از این مسائل و مباحث خود حضرت علی(ع) بوده، منتهی بعداً به مرور این مطالب توسعه پیدا کرده و رشد کرده است، نقل شده که حجاج بن یوسف ثقفی از برخی از علمای تابعین در مورد مسئله جبر و اختیار سوال کرد. آن‌ها همه یک پاسخ دادند. حجاج متعجب شد و از آن‌ها سوال کرد که چگونه ممکن است که همه شما یک سخن بگویید، مأخذ این سخن شما کجاست؟ پاسخ دادند: این مطلب از علی(ع) است.

لذا اینکه در زمان عباسیون و بعد از اسلام و بعد از ترجمه آثار یونانی یا ایرانی بعضی از مسائل و مصطلحات به دنیای اسلام وارد شد منافات ندارد با اینکه در گذشته و در عهد امیرالمؤمنین(ع) بسیاری از این مسائل که هم‌زاد با اندیشه و فکر بشر بوده، آن‌هم از ناحیه کسی مثل حضرت علی(ع) مطرح شود. لذا این نمی‌تواند دلیلی بر عدم استناد نهج البلاغه به حضرت علی(ع) باشد. از این موارد نه تنها در مسائل عقلی و کلامی و فلسفی، بلکه در مورد علم هیئت و نجوم هم مطرح شده مثلاً آن زمان مردم فکر می‌کردند که زمین ثابت است و همه به دور زمین می‌چرخند و کسی گمان نمی‌کرد که زمین خودش دارای حرکت باشد و در مدار خورشید در منظومه شمسی در حال حرکت باشد، اما حضرت در نهج البلاغه اشاره به حرکت زمین کرده است. این‌ها نشان از عمق اندیشه و تفکر حضرت است.

دلیل هشتم

در نهج البلاغه تقسیم بندی و دسته بندی مطالب نسبتاً زیاد است. در حالیکه در آن دوران دسته بندی و تقسیم بندی متعارف نبود. اینکه مثلاً حضرت علی می‌فرماید: «الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ وَالصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الشَّوْقِ وَالشَّفَقِ وَالزُّهْدِ وَالتَّرَقُّبِ...»^۱

این نوع سخن گفتن با روش متعارف خطبه‌ها و سخنرانی‌ها و نوشته‌ها در آن دوران سازگار نیست. این دسته‌بندی و تقسیم‌بندی نوعاً بعد از ورود آثار غیر عربی مثل یونانی و ایرانی در نوشته‌ها و کتاب‌های مسلمین راه پیدا کرده است. یا مثلاً در نهج البلاغه

^۱ شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۱۴۲، حکمت ۳۱.

حضرت می‌فرماید: «اعیان دارای چهار رکن هستند» یا «استغفار بر شش نوع است» این تنويع و تقسيم مطالب در نهج البلاغه زياد است و اين خود حاكي از اين است كه نهج البلاغه سخن حضرت علي نيست.^۱ بسياري از اين اشكالات در دو سه منبع در دوران معاصر آمده است، چند مجله و كتاب است كه اين اشكالات را مطرح كردند و واقعا هم بيشتر به بهانه‌هاي بني اسرائيل شبیه است تا دليل متقن قابل استناد.

بررسی دليل هشتم

اين دليل نيز باطل است زيرا:

اولاً: در احاديث نبوي از اين تقسيم بندي‌ها وارد شده است. در رواياتي كه از پيامبر(ص) نقل شده است، دسته‌بندي‌هايي از اين قبيل به چشم مي‌خورد. مثلاً در روايتي از پيامبر(ص) وارد شده: «ثلاثة لا يكاد يصلی منهن احد» يا «اوصاني ربي بالتسع و انا اوصيكم بها» برخي از اين روايات را ابن ابي الحديد در جلد دوازدهم شرح نهج البلاغه بيان کرده است.

ثانياً: در كلمات برخي از صحابه پيامبر نيز اين تنويع و تقسيم وجود دارد. مثل:

خليفة اول كه اين جمله از او معروف است: «... ثلاث فعلتهن و ددت اني لم افعلن و ثلاث لم افعلن و ددت اني فعلتهن و ثلاث و ددت اني سألت رسول الله(ص) ...»^۲

«سه كار است كه انجام دادم و اي كاش آن سه كار را انجام نداده بودم، سه كار را ترك كردم و اي كاش انجام داده بودم و سه سؤال داشتم كه اي كاش آن‌ها را از رسول خدا(ص) پرسیده بودم ...»

خليفة دوم نيز گاهي به همين سبك و سياق سخن گفته است مانند: «النساء ثلاث امرأة هينة لينة عفيفة ...»^۳؛ زن‌ها سه دسته هستند ... ، و يا در مورد مردها گفته است: «الرجال ثلاث ...»

يا درجاي ديگر گفته است: «الإنسان لا يتعلم العلم ثلاث و لا يتركه ثلاث ...»^۴

«انسان علم را در سه مورد ياد نمي‌گيرد و نمي‌آموزد و براي سه چيز آن را ترك نمي‌كند ...»

پس دسته بندي و تقسيم برخي عناوين هم در كلمات رسول خدا(ص) و هم در كلمات برخي از اصحاب رسول خدا(ص) بويژه خليفة اول و دوم نيز متعارف بوده. آن‌گاه چگونه اين ايراد بر نهج البلاغه وارد است كه بعضي از خطبه‌ها مشتمل بر دسته بندي و تقسيم بندي مطالب بوده است.

پس دليل هشتم نيز نا تمام است

دليل نهم

گاهي در نهج البلاغه ادعاهايي مطرح مي‌شود كه اين ادعاها از غير خداوند و رسول خدا(ص) قابل پذيرش نيست و آن‌هم ادعای علم غيب است. در برخي از خطبه‌ها حضرت علي(ع) به نحوي سخن گفته كه گویا از غيب، از گذشته و آينده الي يوم القيامة مطلع است. از جمله در خطبه ۹۳ آمده است: « فَاَسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تُتَفَقِدُونِي فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَ [تَسْأَلُونَنِي] تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا

^۱ اثر التشيع في الادب العربي، ص ۵۸. فجر اسلام، احمد امين، ص ۱۴۹

^۲ تاريخ طبري، ج ۳، ص ۴۳۰ و ۴۳۱؛ شرح نهج البلاغه لابن ابي الحديد، ج ۲، ص ۴۶.

^۳ شرح نهج البلاغه لابن ابي الحديد، ج ۱۲، ص ۷۱.

^۴ شرح نهج البلاغه لابن ابي الحديد، ج ۱۲، ص ۷۱.

بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السَّاعَةِ وَلَا عَنْ فِتْنَةٍ تَهْدِي مَائَةً وَ تُضِلُّ مَائَةً إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَاعِقِهَا وَ قَائِدِهَا وَ سَائِقِهَا وَ مُنَاحِ رِكَابِهَا وَ مَحَطِّ رِحَالِهَا وَ مَنْ يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِهَا قَتْلًا وَ مَنْ يَمُوتُ مِنْهُمْ مَوْتًا وَ لَوْ قَدْ فَقَدْتُمُونِي وَ نَزَلَتْ بِكُمْ كَرَاهِيَةٌ...»^۱

«از من بپرسید قبل از آنکه من را از دست بدهید. قسم به آن کسی که جانم به دست اوست نمی‌پرسید از چیزی که در میان شما باشد تا روز قیامت و نه گروهی که باعث هدایت صد تن از شما و موجب گمراهی صد تن دیگر می‌شود، مگر آنکه شما را آگاه می‌کنم و به شما خبر می‌دهم از دعوت کنندگان و رهبرانشان و راه برانشان (رانندگان و کسانی که این‌ها را می‌برند) و محل فرود و باراندازشان و کشته شدگان آن‌ها و کسانی از آن‌ها که خود مرده‌اند(یعنی در جنگ کشته نشدند و خودبخود مرده‌اند)»؛

این یعنی من به جزئی‌ترین حوادث از الان تا روز قیامت آگاهم، از من بپرسید، از اینکه چه کسانی بانی هدایت و چه کسانی بانی ضلالت هستند. اینکه گروه‌های مختلف کجا می‌روند و کجا فرود می‌آیند و چه کسانی از آنها کشته می‌شوند و چه کسانی از آن‌ها می‌میرند و این با شأن علی بن ابی طالب سازگار نیست. زیرا ادعای علم غیب از ناحیه خدا و نهایتاً رسول خدا(ص) قابل پذیرش است اما اگر کسی مانند علی(ع) این ادعا را بکند باید در صحت انتساب این سخن به او تردید کرد.

این اشکال را نیز برخی مطرح کردند، از جمله شیخ محی الدین عبدالحمید در مقدمه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید. عمده این اشکالات (غیر از آن اشکال اصلی که عدم استناد این سخنان به علی بن ابی طالب(ع) را مطرح کرده بود، یعنی ابن خلکان که بعداً ابن حجر عسقلانی از او اخذ کردند) در دوران معاصر را یا شیخ عبدالحمید در مقدمه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید یا احمد امین در فجر الاسلام یا صاحب اثر التشیع فی الادب العربی مطرح کردند.

نمونه‌های دیگری از پیش‌گویی‌های امیرالمؤمنین(ع) وجود دارند؛ از جمله در مورد شهادت امام حسین، سرنوشت حجاج بن یوسف ثقفی، در مورد خوارج و اینکه از آن‌ها جز ده نفر باقی نمی‌مانند و از ما جز ده نفر کشته نمی‌شوند، مسائل مربوط به بنی امیه و عاقبت آن‌ها، مسائل مربوط به بنی العباس و عاقبت آن‌ها در نهج البلاغه بیان شده است. این ادعا در واقع یعنی ادعای علم غیب، در حالیکه این نهایتاً از خصائص نبوت است.

بررسی دلیل نهم

این دلیل هم باطل است زیرا:

اولاً: درست است که علم غیب مختص به خداوند است. یعنی او اولاً و بالذات عالم غیب و شهادت است ولی بر اساس برخی از آیات قرآن خداوند متعال می‌تواند به اذن خودش دیگران را آگاه بر غیب نماید. از جمله آیه: «فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ».^۲

پس از نظر قرآن امکان آگاهی بر غیب برای غیر از خدا وجود دارد مهم این است که به اذن خدا این آگاهی صورت بگیرد. ثانیاً: اخبار و روایات متعددی این معنا را تأیید می‌کند. خود پیامبر(ص) بر اساس روایات بسیاری آگاهی بر غیب داشته است که به علت کمبود وقت آن‌ها را بیان نمی‌کنیم.

^۱ نهج البلاغه(للصبحی صالح)، ص ۱۳۷.

^۲ سوره جن، آیه ۲۶ و ۲۷.

ثالثاً: امیرالمؤمنین خود این مطلب را فرموده که توسط پیامبر(ص) نسبت به غیب آگاه شده است. از جمله در خطبه ۱۲۸ که در بصره برای عده‌ای ایراد فرمودند که از جنگ‌های آینده و مهاجمین خبر می‌داد. یکی از یاران حضرت علی(ع) عرض کرد یا علی آیا خداوند به تو از علم غیب خود هم بهره‌ای عطا کرده یا خیر؟ حضرت در جواب آن شخص فرمود: «... يَا أَخَا كَلْبٍ لَيْسَ هُوَ بِعِلْمِ غَيْبٍ وَإِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ وَإِنَّمَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا عَدَدَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ^۱...»^۲ حضرت به او فرمود: «ای برادر کلبی (او از قبیله بنی کلب) آنچه من به شما گفتم علم غیب نیست، بلکه دانشی است آموختنی که از صاحب آن باید آموخت (یعنی می‌خواهد بگوید من این را از پیامبر(ص) آموختم) و آنچه که علم غیب است علم قیامت است، علم به قیامت و مواردی که در قرآن بر شمرده، فقط نزد خداست»

حضرت در ادامه این خطبه می‌فرماید: «این علم را خداوند به پیامبر(ص) داد و پیامبر نیز به من آموخت و دعا کرد سینه من حافظ این علم باشد». لذا خود حضرت می‌فرماید: من اگر علم به غیب دارم آموخته پیامبر است و پیامبر آن را به من تعلیم فرمود. نظیر همین مطلب در کلام امام موسی بن جعفر(ع) آماده است. یحیی بن عبدالله بن حسن از امام موسی بن جعفر(ع) پرسید: «عده‌ای می‌گویند شما از غیب آگاهید آیا این چنین است؟ حضرت فرمود سبحان الله، به خدا من نمی‌دانم مگر آنچه از رسول خدا به من رسیده است.»^۳

بنابراین به اذعان خود حضرت علی(ع) و سایر ائمه معصومین(ع) آنچه آن‌ها از غیب می‌دانند به تعلیم رسول خدا و به اذن پروردگار بوده است.

رابعاً: این اختصاص به حضرت علی نداشت. حتی برخی از عالمان اهل سنت مسئله آگاهی غیر انبیاء به غیب را مطرح کردند و باب آن را برای بندگان خاص خدا باز می‌دانند.

از جمله کسانی که این مسئله را مطرح کردند: ابن خلدون در مقدمه، ص ۳۳۰، فخر رازی، ابن حجر عسقلانی بنا بر نقل آلوسی در روح المعانی که در ذیل آیه «فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ» می‌گوید: برای خواص علم غیب جایز است و قضایایی هم برای آن‌ها نقل شده است. لذا هر کس که ادعای آگاهی به غیب کند یا چیزی را نقل کند کافر نیست. این طور نیست که اگر کسی ادعا کرد که من به غیب آگاهم، بگوئیم کافر است یا از دین خارج شده است»^۴

خامساً: با قطع نظر از همه مواردی که گفتیم اساساً از نظر عقلی هیچ معنی از اینکه نفوس کامله از غیب اطلاع پیدا کنند وجود ندارد. گاهی یک مطلبی با برهان و دلیل عقلی ثابت می‌شود که دیگر نمی‌توان در مقابل آن ایستاد، اما اگر از نظر عقلی امکان این مسئله ثابت شود، چه مشکلی دارد که کسی غیر از خداوند به غیب آگاهی پیدا کند. نفوس کامله این قدرت را دارند که به غیب آگاهی پیدا کنند، حتی به تعبیر برخی از فلاسفه فرعون هم به بعضی از اسرار و امور غیب آگاه شد، البته آگاهی او برای این بود که هدایت

^۱ سوره لقمان، آیه ۳۴.

^۲ شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۲۱۹.

^۳ امالی، شیخ مفید، ص ۱۳.

^۴ روح المعانی، ج ۲۰، ص ...

شود. گاهی نشان دادن غیب و آگاهی به غیب برای این است که کسی را از گمراهی نجات دهند، البته اگر این استعداد و ظرفیت در او وجود داشته باشد. پس وقتی این امکان برای حتی مثل فرعون فراهم باشد برای امیرالمؤمنین به عنوان نفس کامله دیگر جای خود دارد. و لذا ادعای آگاهی و اشراف و علم غیب هیچ منافاتی با شأن حضرت علی(ع) ندارد و نمی‌تواند استناد نهج البلاغه به حضرت را تضعیف کند.

بنده تعمد دارم که این ادله را نقل کنم، ذکر این ادله چند فایده دارد، ضمن اینکه به استناد نهج البلاغه به حضرت علی(ع) استحکام می‌بخشد و پاسخ به این شبهات سست و بی پایه داده می‌شود، اجمالاً با برخی از مضامین خطبه‌ها و بعضی از مطالبی که حضرت علی(ع) در نهج البلاغه هم متعرض شدند آشنا می‌شویم. بالاخره یک سیر و مرور اجمالی بر برخی از مضامین خطبه‌ها و فرازهایی از خطبه‌های امیرالمؤمنین نیز می‌شود. لذا این ادله را اگر کامل می‌گوییم جنبه‌های مختلف مد نظرمان است لذا کسی نگوید این بحث روشن است، به هر حال باید آمادگی هم نسبت به بعضی از نقدها و شبهاتی که متأسفانه در این ایام هم زیاد شده، پیدا شود.

«والحمد لله رب العالمین»